

سفرنامه ناصر خسرو

ناصرخسرو، ۳۹۴ - ۴۸۱ ق. [سفرنامه]

سفرنامه ناصرخسرو / با مقدمه‌ای در شرح احوال شاعر به قلم آلیس. هانسبرگر؛
به اهتمام محسن خادم. - تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.
[۲۳۸] ص: مصور، نقشه.

ISBN 964-311-438-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
نمایه.

۱. ایران - سیر و سیاحت - قرن ۵ ق. ۲. مصر - سیر و سیاحت - قرن ۵ ق.
۳. حجاز - سیر و سیاحت - قرن ۵ ق. ۴. آسیای صغیر - سیر و سیاحت - قرن ۵
ق. ۵. نثر فارسی - قرن ۵ ق. الف. هانسبرگر، آلیس Hunsberger.Alice،
مقدمه‌نویس. ب. خادم، محسن، ۱۳۰۹ - ، مصحح. ج. عنوان.

س ۷ / ۵ / ۷۷۴ DSR ۹۵۵/۰۵۰۴۲

۱۳۸۲

۱۹۹۴۵-۸۲ م

کتابخانه ملی ایران

سفر نامه ناصر خسرو

با مقدمه‌ای در شرح احوال شاعر

به قلم آلیس سی. هانسبرگر

به اهتمام محسن خادم





انتشارات قنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،

نیش جاوید ۲، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

سفرنامه ناصر خسرو

با مقدمه‌ای در شرح احوال شاعر

به اهتمام محسن خادم

چاپ ششم

۶۰۰ نسخه

۱۴۰۴

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸۹۶۴۳۱۱-۴۳۸۴

ISBN: 978-964-311-438-4

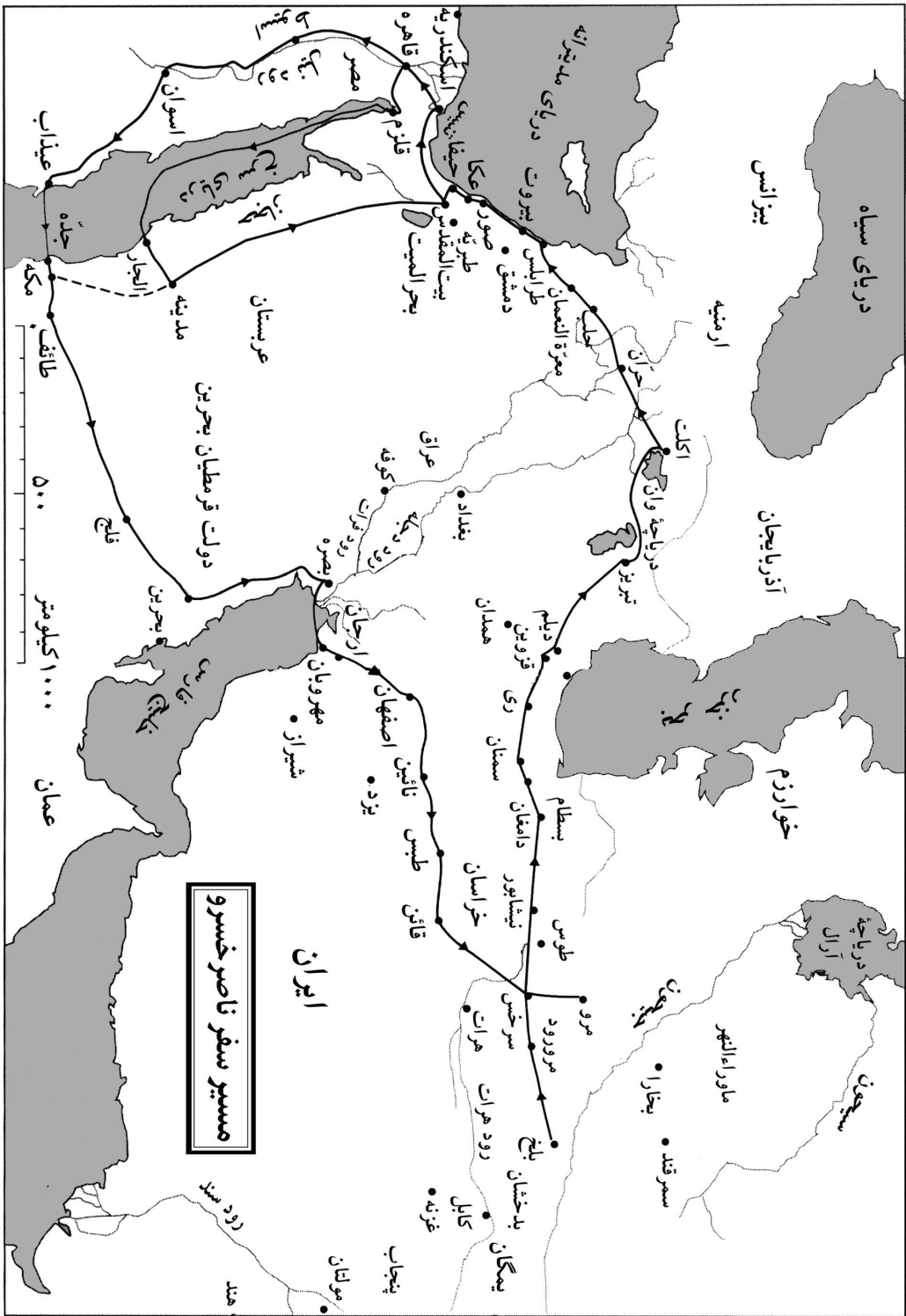
Printed in Iran

یادداشت

خانم دکتر آلیس سی. هانسبرگر به پیشنهاد مؤسسه مطالعات اسماعیلی، کتابی در باره ناصر خسرو نگاشته (بعد از رساله دکترای خود در مورد نظرات ناصر خسرو در باره نفس) و کوشیده است «همه عناصر سازنده زندگی و آثار او با هم تلفیق گردد.» حاصل این کوشش ارجمند کتابی شده است با عنوان عمیق و پرمعنای لعل بدخشان* که در آن سفرنامه ناصر جایگاهی خاص دارد، و به اعتقاد نویسنده «سفرهایش در پی تحول روحی و گرایش به مذهب اسماعیلیه صورت گرفت و دید شاعرانه عمیق و نیز ارزش های مذهبی اش در سراسر سفرنامه او - در نقاطی که به مشاهده آنها می رود، مناظری که از دیدن آنها به وجد می آید، و توجه دقیق به اقوام و اماکن و فرهنگ ها - حضوری آشکار دارند.» در واقع حاصل تکیه ایشان بر سفرنامه از این منظر پدید آمدن مجموعه ای است که می توان از آن مستقلاً به صورت پیشگفتار برای شرح سفرنامه و معرفی شخصیت او - خصوصاً در طی سفر هفت ساله - بهره گرفت.

از آن جا که ناشر محترم در صدد تجدید چاپ سفرنامه (نسخه مصحح محمود غنی زاده، چاپ کاویانی برلین) بودند، به پیشنهاد ایشان از میان فصول ترجمه لعل بدخشان مطالبی که بیش تر درخور معرفی سفرنامه ناصر خسرو و شرح احوال وی باشد گزینش و تدوین گردید، تا دیباچه ای شود بر چاپ جدید سفرنامه.

محسن خادم



مسیر سفر ناصر خسرو

گاهشمار برخی وقایع مهم

- ۲۷۸-۲۸۶/۸۹۲-۸۹۹ حکومت سامانیان در بخارا. ظهور شاعران قدرتمندی چون رودکی، فرخی و منوچهری. سامانیان عموماً از تشیع اسماعیلی پیروی می‌کردند. ۹۰۹/۲۹۷
- استقرار دولت فاطمیان در شمال افریقا و گسترش آن در مصر، شام، فلسطین، و حجاز.
- ۹۵۲/۳۴۱ کسائی، از شعرای نامدار ایرانی که ناصرخسرو از او یاد کرده است، متولد می‌شود. کسائی در روزگار سلطان محمود غزنوی شعر می‌سرود.
- ۹۷۸/۳۶۸ مرگ دقیقی، از شاعران دربار سامانیان؛ دقیقی به نظم کشیدن حماسه ملی ایران را آغاز کرد، کاری که به دست فردوسی تکمیل شد.
- ۹۸۰/۳۷۰ ابن سینا، فیلسوف و پزشک نامی ایران در بخارا از پدر و مادری اسماعیلی زاده می‌شود.
- ۹۹۸/۳۸۸ سلطان محمود غزنوی، غزنین و غزنه را به عنوان پایتخت حکومت خود برمی‌گزیند. فتوحات جنگی و گرد آمدن عده زیادی از متفکران، شاعران و هنرمندان در دربار، سلطان محمود را مشهور می‌سازد.
- ۱۰۰۴/۳۹۴ ناصرخسرو در قبادیان، نزدیک شهر مرو، در ناحیه بلخ خراسان متولد می‌شود.
- ۱۰۱۰/۴۰۱ فردوسی شاهنامه، حماسه ملی ایران، را به پایان می‌رساند.
- ۱۰۳۶/۴۲۷ المستنصر بالله خلیفه و امام فاطمی، حکمرانی شصت‌ساله خود را در قاهره آغاز می‌کند. حکومت غزنویان فرو می‌ریزد.
- ۱۰۳۷/۴۲۹ طغرل، سلطان سلجوقی، سلطنت خود را در مرو آغاز می‌کند.
- ۱۰۳۹/۴۳۱ عنصری، ملک‌الشعرا دربار غزنوی، در می‌گذرد؛ ناصرخسرو در اشعار خود از این شاعر یاد کرده است.

ناصرخسرو سفر هفت ساله خود را آغاز می‌کند. سفرنامه محصول همین سفر است.	۱۰۴۵/۴۳۷
ابوریحان بیرونی، دانشمند و جهانگرد ایرانی، در می‌گذرد.	۱۰۵۰/۴۴۲
ناصرخسرو از سفر بازمی‌گردد و به عنوان حجت اسماعیلی خراسان کار خود را آغاز می‌کند.	۱۰۵۲/۴۴۴
ناصرخسرو کتاب جامع‌الحکمتین را برای حامی و مخدوم اسماعیلی خود در یمگان بدخشان می‌نویسد.	۱۰۷۰/۴۶۳
تاریخ تقریبی وفات ناصرخسرو در یمگان.	۱۰۷۷/۴۷۰
حسن صباح، داعی اسماعیلی، دژ کوهستانی الموت را در شمال ایران به دست می‌آورد.	۱۰۹۰/۴۸۳
امام محمد غزالی، متکلم معروف، به استادی مدرسه نظامیه بغداد منصوب می‌شود.	۱۰۹۰/۴۸۴
عمر خیام، شاعر و منجم، در می‌گذرد.	۱۱۳۲/۵۲۷
سنایی، نخستین شاعر بزرگ متصوف در ادبیات فارسی، در می‌گذرد.	۱۱۵۰/۵۴۵
فریدالدین عطار، سراینده حکایات عرفانی، در نیشابور متولد می‌شود.	۱۱۴۲/۵۳۷
سعدی شیرازی، شاعر و نویسنده ایرانی، متولد می‌شود.	۱۲۱۳/۶۱۰
پورش مغولان به ایران.	۱۲۵۴/۶۵۲
مغولان دژ الموت، پایگاه اسماعیلیان را فتح می‌کنند، در کم‌تر از دو سال بغداد را می‌گیرند و غارت می‌کنند و به خلافت عباسیان پایان می‌دهند.	۱۲۵۶/۶۵۴

مقدمه

روحی بلندتر از نعمات دنیوی

دینش به سخن گشت مُشهر به زمین بر
وز راه سخن رفت بر این گنبد دوار
(دیوان، ۱۳:۱۸۰)

افزون بر نهصد سال است که ناصرخسرو دقت عمیق منتقدان و به همان میزان توجه ستاینندگان را جلب کرده است. قرن‌هاست که پارسی‌زبانان از چیره‌دستی او در صنعت شعر و بیان شاعرانه‌اش لذت برده و او را در زمره برترین شعرای پارسی‌گوی قرار داده‌اند. از این گذشته، سفر هفت ساله‌اش که از آسیای میانه آغاز گشت و بعد از سیاحت سواحل مدیترانه، مصر و عربستان به زادگاهش ختم شد، به خاطر توصیف دقیق شهرها، جوامع و عادات و رسوم، واژه به واژه بررسی و مطالعه شده است.

پاداش خردورزی نیرومندی که در سراسر آثار نظم و نثر او موج می‌زند، آن بود که بسی زود «حکیم» نامیده شود، لقبی که به خاطر معرفت علمی و توان تجزیه و تحلیل به فردی تعلق می‌گرفت. هنوز هم در پاره‌ای نقاط آسیای میانه کسانی خود را از تبار وی می‌دانند. کامیابی ناصرخسرو در تبلیغ مذهب اسماعیلیه افکار عمومی و نظر حکام را علیه او برانگیخت و وقتی برای نجات جان خویش ناچار به گریز گشت و حدود پانزده سال آخر عمر را در نقطه‌ای دورافتاده واقع در کوه‌های بدخشان، تقریباً در شمال هندوکش، در حمایت امیری فرودست به سر برد، به خطای وی را مؤسس فرقه‌ای دینی، معروف به «ناصریه»، منسوب به نام خودش شناخته‌اند. افسانه‌سازی در باره‌اش چنان بالا گرفته بود که در سال ۱۵۷۴ م. یکی از محققان هر آنچه را در باره او بر سر زبان‌ها بود مردود شناخت. و

اینک اشعار او همچنان در دروس ادبیات فارسی جای دارد و شاید مهم‌تر این که فارسی‌زبانان این اشعار را در حافظه دارند و هنگام بیان نکات اخلاقی بر زبان می‌آورند، از آن دست است شعر زیر:

<p>نشنیده‌ای که زیر چناری کدو بنی پرسید از آن چنار که «تو چند ساله‌ای»؟ خندید از او کدو که من «از تو به روز بیست او را چنار گفتم که «امروز ای کدو فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان</p>	<p>بر رست و بردوید بر او بر به روز بیست گفتا «دویست باشد و اکنون زیادتی ست» برتر شدم بگو تو که این کاهلی ز چیست» با تو مرا هنوز نه هنگام داوری ست آنکه شود پدید که از ما دو مرد کیست» (دیوان، ۲۵۶)</p>
---	--

آثار ناصر خسرو بر سه گونه مشخص شعر، سیاحت‌نامه و فلسفه تقسیم می‌شود که هر یک دریچه‌ای جداگانه بر شخصیت او می‌گشاید. علاوه بر این در مجموعه‌ای از منابع ثانوی در زمینه زندگینامه‌نویسی، گلچین اشعار و جغرافی به شخص وی و آثارش اشاره شده است. از قدیمی‌ترین آن‌ها روایتی است متعلق به یکی از معاصران ناصر به نام ابوالمعالی، که وی را به تبلیغ افکار الحادی متهم ساخته است. از آن پس در هر قرن در تألیفات عمده عقلانی سخنانی در باره ناصر خسرو گفته‌اند که درجات متفاوتی از خیالپردازی و تعصب در آن‌ها منعکس است. از این قرار در عین این‌که با گفته‌های شخص خودش می‌توان مردی را به تصویر کشید که خود آرزومند بود آن‌چنان جلوه کند، از نوشته‌های دیگران نیز می‌توان اندکی از شور و هیجانی که وی برانگیخته بود مجسم ساخت.

در عصری که از اسپانیا تا هند عربی زبان جهانی مباحث سیاسی و عقلی بود، ناصر زبان مادری اش فارسی را ترجیح داد و از این رهگذر آثار خود را شاخص ساخت. حال آن‌که اکثر هم‌میهنان ایرانی او — از جمله درخشان‌ترین ستاره‌های تاریخ فکری اسلام، مانند فیلسوفانی چون ابوعلی سینا و فارابی، و پاره‌ای از هم‌اندیشان اسماعیلی او — بر آن شدند که لااقل بعضی از آثار خود را به زبان بیگانه عربی بنگارند و به این نحو شهرت و منزلت خویش را فراگیرتر سازند. مسلماً شخص ناصر در زبان عربی تبخّر داشت و قرائنی در دست داریم که به آن زبان نیز آثاری تألیف کرده است.^(۱) اما آنچه اینک از وی در دست داریم به فارسی است و این امر خود سؤال‌انگیز است. اگر واقعاً تنها به فارسی به نگارش پرداخته باشد، این امر در مورد شخصی که زندگی را از منظری جهانی می‌نگریست غریب می‌نماید. از سوی

دیگر، اگر به عربی هم تألیفاتی داشته، اما تنها آثار فارسی‌اش برجای مانده است، این امر می‌رساند که چه مخاطبانی به وی روی آورده و سخنانش را به جان خریدند. زندگی ناصر خسرو را می‌توان به چهار مرحله تقسیم کرد: اوایل عمر تا حدود چهل سالگی و انتباه مذهبی، که در این باره اطلاعاتمان ناچیز است؛ هفت سال سیر آفاق و انفس که در این باره سفرنامه و اشاراتی در اشعارش قابل توجه است؛ بازگشت به خراسان با عنوان رئیس مبلغان اسماعیلیه در آن منطقه که خود و دیگران اشاراتی مختصر به آن دارند؛ و سرانجام هجرت به ناحیهٔ یمگان در کوه‌های پامیر بدخشان، که در اشعار و پاره‌ای تألیفات فلسفی خود به نام امیر حامی خویش قلمی کرده، از آن سخن رانده است.

اوایل عمر

ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی المروزی، مشهور به ناصر خسرو، در سال ۳۹۴ / ۱۰۰۴ در خانواده‌ای صاحب مشاغل دیوانی به دنیا آمد.^(۲) وی در آثار فلسفی منتور خویش اغلب هنگام ذکر مؤلف نام فوق را به صورت کامل می‌نگارد. در سفرنامه اغلب خود را «ناصر» می‌خواند؛ و در اشعارش گرچه از اسامی «ناصر» و «خسرو» نیز استفاده می‌کند اما بیش از همه تخلص خود «حجّت» را به کار می‌برد به معنی «برهان» که لقبی است حاکی از مقام والای او در سلسله مراتب سازمان تبلیغات اسماعیلیه. در میان واژه‌های تشکیل‌دهندهٔ نامش تنها واژهٔ «خسرو» فارسی است (بقیه یا عربی‌اند یا معرب شده‌اند). مسلماً این نام یکی از موجبات تفاخر این مدافع فرهنگ و زبان فارسی بوده است. مثلاً خسرو پرویز یا خسرو انوشیروان را به یاد می‌آورد که دو شاه مقتدر شاهنشاهی ایران قبل از اسلام بودند و بعدها در خلافت اسلامی بسیاری از ساختارهای حکومتی ایشان مورد تقلید قرار گرفت.

قبادیان، زادگاه ناصر، شهرکی بود در حوالی مرو، که از شهرهای عمده ناحیهٔ بلخ ولایت پهناور خراسان به شمار می‌رفت؛ ولایتی در شرق ایران که تقریباً تا رود جیحون گسترش داشت. نیشابور کرسی این ولایت، و شهر مرو، دو منزلگاه عمده حاشیهٔ جادهٔ ابریشم بودند، که در روزگار ناصر خسرو به صورت شهرهای بین‌المللی (جهان‌شهر)^۱ درآمد و بسیاری از گروه‌های مذهبی و قومی را در خود جای داده بودند. در این دو شهر در کنار مسلمانان، اعم

1. cosmopolitan

از سنی و شیعه، جماعات بزرگ یهودی، مسیحی و بودایی زندگی می‌کردند و جامعه متشکل از این همزیستی نه تنها از جهت ثروت‌های مادی، بلکه از نظر دستاوردهای فکری، دینی و هنری نیز غنی بود.

در قرن چهارم / دهم، چند دهه پیش از آن‌که ناصر قدم به جهان نهد، دو ولایت خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه امروزی)، بعد از قرن‌ها برتری ناپایدار زبان عربی که بر اثر پیروزی نظامی اعراب در حدود سال ۶۵۰/۳۰ صورت گرفته بود، به صورت کانون تجدید حیات فرهنگ فارسی درآمدند. در نتیجه این پدیده که من آن را «جهش فارسی» می‌خوانم، زبان جدیدی به نام «فارسی نو» به وجود آمد، که لغات عربی را به فراوانی در واژگان و دستور زبان «فارسی میانه» جای داد و ابزار لازم بیان هویت فرهنگی اسلامی-ایرانی را پدید آورد. یکی از نخستین ثمرات برجسته این زبان جدید، حماسه ملی ایران، شاهنامه، بود که فردوسی در سال ۱۰۱۰/۴۱۰، زمانی که ناصر بیش از پنج یا شش سال نداشت، آن را به پایان رسانید. در پی آن، در طول چند دهه، ناصر خویش را از اساتید تراز نخست این زبان نو در نظم و نثر نشان داد. او قادر بود به خوبی در بحور عربی غالب بر شعر فارسی طبع آزمایی کند و در نثر به شیوه‌ای ساده و به دور از قیود آرایش‌های لفظی، که قرن‌ها بعد محبوبیتی عظیم یافت، سخن بگوید.

ناصر به پیروی از سنت خانوادگی به خدمت دیوانسالاری دستگاه حکومتی درآمد، در کارهای مالی، شاید گردآوری خراج، استعداد و لیاقت نشان داد و مدارج کسب شهرت را پیمود. در این باره خود در سفرنامه می‌نویسد: «من مردی دبیرپیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی. و... در میان اقران شهرتی یافته بودم.» ناصر در اوایل عمر، با سلاطین غزنوی مربوط گشت و سپس به خدمت جانشینان آنان، سلجوقیان، درآمد. در این دوره زندگانی‌اش مشحون از سفر، مطالعه، شعر، شراب، زن و معاشرت دوستان بود. دوران تحصیل تا حدّ توان کوشید، بر زبان‌های فارسی و عربی و قواعد عروض هر دو زبان چیرگی یابد. فلسفه، کلام، ادبیات، تاریخ و ریاضیات آموخت. بعدها کتابی در حساب نوشت؛ اگرچه می‌دانست «امروز به زمین خراسان و مشارق حاسبی کامل نیست.» اما وظیفه خود می‌دانست که برای «آیندگان خلق را به زمان آینده» چنین مهمی را به عهده گیرد.^(۳)

ناصر خسرو فرصت بازدید اماکن جدید و ستایش آفریده‌های دست و مغز بشر را از دست نمی‌داد و از آن لذت می‌برد. در سفرها دیدگان مشتاق خویش را به ساختارهای مادی و حکومتی‌ای که هر جامعه برای خود در گوشه‌ای آفریده بود، مانند دیوارهای شهر،

نهرهای آبرسانی، وضع راه‌ها، شرایط خراج‌ستانی و رسوم کارفرمایی و نحوه‌های اجاره‌دکاکین می‌دوخت. هیچ چیز از قلمرو کنجکاوی این صاحب فکر دقیق و مقید به موشکافی پنهان نمی‌ماند: احساس تجمل‌خفته در انواع ابریشم و دیبا را ستود؛ خرافات هر محل را به میزان عقل سنجید؛ ترتیبی داد تا محرمانه بر ضیافت شاهانه پیش از شروع آن، نظراندازد؛ هر کجا با شعرا جلسات شعر و شاعری برپا کرد؛ با روستاییان، کسبه و امرا سرگفتگو را گشود؛ اماکن مقدسه مسیحیان را بازدید کرد؛ در ارمنستان حضور زنان در دکان‌ها و شرابخواری آشکار آنان را از یاد نبرد؛ بازارهای میوه قاهره، مکه و خراسان را با هم مقایسه کرد؛ از دیدن پسرپچه‌ای که در یک دست گلی سرخ و در دست دیگر گلی سفید داشت، لذت برد؛ در گذار از صحرای عربستان از گرسنگی عذاب کشید، ولی به خوردن سوسمار تن درداد.

اما از دید ناصر خسرو، در زیر این لذاذذ دنیایی سائقه‌ای جدی‌تر و مهم‌تر جریان داشت و آن عبارت بود از آرزوی سوزان یافتن هدف و پاسخی برای تردیدهایش. پاسخ به این پرسش که آنچه می‌گذرد برای چیست؟ دنیا برای چیست؟ عذاب بشر چه دلیلی دارد، مفهوم شادی چیست، چرا باید مروارید زیبا درون صدف زشت و خشن جای گیرد؟ و... برای یافتن پاسخ به یکایک عالمان دین و معلّمانی که می‌شناخت رجوع کرد، در یکایک فرقه‌ها و مکاتب فکری به تحقیق پرداخت، هر کتابی که به دستش رسید خواند، اما به جواب قانع‌کننده‌ای نرسید. این جستجوی وقفه‌ناپذیر و نارضایی درونی همچنان ادامه داشت تا سرانجام یقین آورد که پاسخ این سؤال‌های اساسی را می‌توان در اصول مذهب شیعه اسماعیلیه یافت.

ناصر در چهل سالگی (یا چهل و دو سالگی بسته به منابع موجود) دچار انقلابی روحی گشت و بر اثر آن یقین یافت که حقیقت در تعالیم اسماعیلیه نهفته است و نیز بر آن شد که زندگی خود را کاملاً دگرگون کند و از حقیقتی که به آن پی برده است یاری بگیرد و به تحول جهان کمک کند. در سفرنامه از رؤیایی سهمناک سخن می‌گوید که از جهالت چهل ساله بیدارش ساخت، زندگی‌اش را سراپا دگرگون کرد و به راه دینداری و ارشاد انداخت. در جایی دیگر، در شعری حسب حال گونه، ضمن شرح سال‌های جستجوی معنوی خود، استادش المؤید فی‌الدین شیرازی (وفات ۱۰۷۸/۴۷۰) را گشاینده باب حکمت به روی خود می‌خواند. هر دو روایت چگونگی انتباه و نیل وی به ایمان را سخ از جهت روان‌شناختی معتبر و از نظر تاریخی امکان‌پذیر است. زیرا لازم نیست رؤیا یا پویش صرفاً به صورت

مرسوم بر آدمی دست دهد، یا سابقه‌ای در اساطیر داشته باشد. اشخاص خواب‌هایی می‌بینند یا در لحظاتی دچار رؤیای صادقه می‌گردند و معتقدند در آن احوال حقیقتی عمیق بر ایشان ظاهر شده و از آن پس زندگیشان را دگرگون ساخته است. در زیر خواهیم دید که ناصر تردید نداشت خوابش به معنی آن است که باید در شیوه زندگی خود تغییری بنیادین دهد و استادش وی را به این راه جدید انداخت.

سفر زندگی

ناصر در پی این انقباض و تجدید ایمان شغل دیوانی را رها ساخت و آگاهانه به قصد زیارت خانه خدا موطن خویش خراسان را ترک گفت، شمال ایران را درنوردید، ارمنستان و آذربایجان را پشت سر گذاشت و از طریق سوریه راه بیت المقدس، هبرون و سایر شهرهای منطقه را در پیش گرفت. از هفت سال سیر و سفر خویش سه سال را در قاهره، پایتخت خلفای فاطمی و قلب حیات فرهنگی اسماعیلیه، گذرانید. اسماعیلیه با خلفای عباسی بغداد، چه از حیث نظامی و چه از جهت کلامی سر مبارزه داشتند. هدف شبکه مبلغان فاطمی تنها به هدایت زنان و مردان به سوی حیاتی توأم با رستگاری معنوی و روحی ختم نمی‌شد، بلکه در پی تشکیل حکومت اسلامی براساس آرمان تشیع اسماعیلی بودند. ناصر هنگام اقامت در قاهره در کنار علمای برجسته دیگر به مطالعه در اصول مذهب اسماعیلیه، نقد، و نوع حکومت آن پرداخت. در این میان، چهار بار به حج رفت. در آخرین سفر حج، عربستان را به سوی شمال زیر پا نهاد و با رسیدن به ایران رهسپار شرق شد و راهی خانه خود در بلخ گشت.

ناصر هنگام ترک قاهره، آن‌چنان که پیداست، حجّت زادگاه خویش خراسان، یعنی رئیس دعوت (سازمان مبلغان اسماعیلیه) در آن ولایت شده بود.

فاطمی‌ها جهان اسلام را به دوازده بخش تقسیم کرده و برای هر بخش [جزیره] رئیسی در نظر گرفته بودند تا امر تبلیغ را هدایت کند. برای «جزیره» خراسان نمی‌توانستند کسی شایسته‌تر از ناصر بیابند. و اینک عشق او به سرزمین مادری با تعهد آتشین به هدایت دیگران به راه راست، همان‌گونه که خود ارشاد شده بود، درهم آمیخته بود.

اما مذهب اسماعیلیه، که شاخه‌ای از اسلام شیعی است، به هیچ‌وجه قبول عام نیافته بود. هم اهل سنت و هم برخی از دیگر شیعیان غیر اسماعیلی آن را فرقه‌ای الحادی می‌دانستند. اختلاف اساسی میان اهل سنت و شیعیان (از جمله اسماعیلیه) آن است که طبق کلام شیعه

رهبری دنیایی و معنوی مسلمانان در خاندان نبوت و منحصرأ در میان ذرّیه دختر پیامبر و همسرش حضرت علی (ع)، پسر عمّ پیامبر، استمرار می‌یابد. قبل از ظهور فاطمیون اسماعیلیان شاخه‌ای خاص از این سلسله امامت را به رسمیت می‌شناختند. اما پس از پیدایش خلفای فاطمی ایشان را امام عصر خود می‌دانستند؛ و این سلسله امامان اسماعیلی تا به امروز ادامه یافته است. فرقه دیگر و اصلی شیعه معروف به دوازده امامی معتقدند که آخرین ایشان در سال ۸۷۴/۲۶۰، به نحوی معجزه‌گونه، غایب گشت.

پیروان این نوع تشیع به دوازده امامی (اثنی‌عشریه) معروفند. از سوی دیگر کلام اهل تسنن برای حضرت علی (ع) چنین منزلتی قائل نبود و کلاً معتقد به توالی سلسله امامتی است که بعد از حضرت رسول به تدریج در عمل ادامه یافت، یعنی خلفای راشدین، سپس سلسله خلفای بنی‌امیه و آن‌گاه بنی‌عباس که از پی ایشان آمدند (بیش از ۶۰۰ سال، از ۶۳۲/۱۱ تا ۱۲۵۸/۶۵۴) دوام آوردند تا سرانجام مغولان آخرین خلیفه عباسی را معدوم ساختند.

اختلاف دیگری که عمر آن به درازای تضاد کلامی میان اهل سنت و شیعیان می‌رسد، عبارت است از مخالفت تشیع با تمرکز قدرت سیاسی در دست اهل تسنن. خلافت فاطمی که از ۹۰۹/۲۹۷ تا ۱۱۷۱/۵۶۷ ادامه یافت، نخستین و تنها قدرت بزرگ حکومت شیعی بود، که تا سال ۱۵۰۱/۹۰۷، یعنی هنگامی که صفویه حکومت شیعی اثنی‌عشری تأسیس کردند، بر سرکار آمده بود. از آن‌جا که فاطمی‌ها مستقیماً با سیادت خلفای عباسی، چه در اصول عقاید و چه در سیاست به مبارزه برخاستند، عباسیان سنی هم از پایتخت خود در بغداد با تهدید و کشتار و بحث‌های کلامی دست به نبردی همه‌جانبه علیه فاطمی‌ها زدند. بجز در قاهره که پایگاه‌های قدرت سیاسی در اختیار خلفای فاطمی اسماعیلی بود، در اکثر نقاط دیگر قدرت از آن سنیان بود. ناصر خسرو پیش از انبثاء دینی خود، ابتدا به خدمت غزنویان و سپس سلاطین سلجوقی درآمد، که هر دو گروه از سنیان دوآتشه بودند و با تلاش‌های پیگیر خود در خاموش ساختن فعالیت‌های شیعیان، به‌خصوص مبلّغان اسماعیلی مأمور خلیفه فاطمی، خود را حامیان خلفای بغداد نشان می‌دادند.

موفقیت‌های ناصر در مقام رهبر فعالیت‌های تبلیغی اسماعیلیه در خراسان و دعوت برای فاطمیون، زندگی وی را به خطر انداخت. هم‌علمای سنی و هم‌علمای شیعه اثنی‌عشری، به همراه عوام ناآگاه زیر نفوذ خویش، او را به مرگ تهدید می‌کردند. از چگونگی آزار و تعقیب او خبر روشنی نداریم و نمی‌دانیم به چه شکل صورت می‌گرفت اما می‌دانیم که سایر مبلّغان

اسماعیلی اغلب به خاطر کرده خود گرفتار مرگ می شدند. از این رو هنگامی که حتی در بلخ، موطن ناصر، غوغای عوام بالا گرفت، وی دریافت که چاره‌ای جز گریز ندارد. در دوردست شرق، در نقطه‌ای به نام یمگان، به دربار علی ابن اسد، امیر روشنفکر اسماعیلی منطقه‌ای کوهستانی بدخشان پناه برد.

سال‌های غربت

در هجرت، ناصر که از کانون‌های فرهنگی قاهره و خراسان محبوبش دور افتاده بود، توان خود را صرف فعالیت‌های فکری کرد. بسیاری از آثاری که تا امروز از او باقی مانده‌اند حاصل این دوره‌اند. متون فلسفی او با شیوه‌ای روشمند بر بستر اصول عقاید مذهب اسماعیلیه، پیش می‌روند. در سفرنامه‌اش با زبانی بی‌پیرایه و حتی سخت موجز، تنها در لحظاتی اندک به بیان حالات شخصی خود می‌پردازد و در اشعارش عمیق‌ترین و گسترده‌ترین احساس‌های خویش را به تصویر می‌کشد. شعر ناصر انباشته از یأس و تلخی حاصل از غربت است. تنها مایه خوشدلی و آرامش وی اعتقاد راسخ به کردار نیک و یقین از رستگاری در پیشگاه الهی در روز داوری است. از این‌که هموطنانش، ناآگاهانه و از سر جهالت از خانه و کاشانه بیرونش رانده‌اند، سخت خشمگین است.

در انزوای معنوی بر غربت خویش و رنج‌های حاصل آن می‌گریزد. دنیا را به خاطر وعده‌نوش و خورائیدن نیش لعن و نفرین می‌کند. اما نمی‌تواند از پناهگاه خود بگریزد، حلقه امنیتش روز به روز تنگ‌تر می‌شود. برای او یمگان در حکم زندان است. در شعری این‌گونه با باد حدیث نفس می‌کند:

بگذر ای باد دلا فروز خراسانی به یکی مانده به یمگان دره زندانی
اندر این تنگی بی‌راحت بنشسته خالی از نعمت وز ضیعت و دهقانی

(دیوان، ۱:۲۰۸ - ۲)

یکی از صور خیالی که اغلب شاعر ما در آن تسلای خاطر می‌یابد، رابطه‌ی گوهر و کان است. وی خویش را همچون موجودی گرانقدر اما محبوس در دنیای پیرامون خود می‌بیند. به معنای وسیع‌تر، ما همه همچون گوهرهای خفته در کانیم، که در زیر خروارها خاک و خاشاک مدفون گشته‌ایم، اما صرف‌نظر از شرایط جسمانی و اوضاع و احوال بیرونی - جاه و جلال و پیروزی که ممکن است همانند فقر و بندگی ضلالت‌آفرین باشند - هر فرد مصنوع

دست خداوند و صاحب ارزشی نهادی است. هر فرد دربرگیرنده جزئی از ابدیت و صاحب نفسی است که خویشتن واقعی او را تشکیل می‌دهد. برای یافتن این خویشتن واقعی انسان باید از تلاش و کاوشِ کان بازنایستد. بی از خودگذشتگی، بی کوشش آگاهانه و پیگیر تیشه به گوهر نمی‌رسد و چیزی تجلی نمی‌کند. گوهری که نمی‌درخشد به کاری که برای آن ساخته شده نمی‌آید. باید ارزش نهادی را به جلوه درآورد.

غایت نفس حرکت به سوی خداست. از نظر ناصر خسرو، کوشش آگاهانه برای یافتن و جلا دادن گوهر مورد بحث، به معنای پالایش نفس از محیط پست جسمانی است؛ و این امر تنها در صورتی تحقق می‌یابد که خرد هادی راه باشد. از آن‌جا که خرد سنجیده‌ای است معرّف انسان، در هیچ یک از آفریده‌های دیگر یافت نمی‌شود. در واقع خرد عبارت است از ابزار استکمال این جهانی و رستگاری آن جهانی. نفس انسان قادر است به میانجی‌گری خرد آنچه برای تمیز میان امور اساسی و غیر آن، یا شناخت باطن از ظاهر، نیاز دارد، فراگیرد، و از این رهگذر برای دستیابی به عالی‌ترین لذات ممکن، اعمال انسان را هدایت کند.

گریز و غربت محتوای صریح بسیاری از آخرین اشعار ناصر خسرو است. ناصر در این اشعار پس از رهاسازی زمام احساس انزوا و غربت، به یکی از مهم‌ترین دلایل محبوبیت پایدار خود اشاره می‌کند و، به رسم خاص خود، نه تنها به بیان احساس کلی تنهایی و خُسرانش می‌پردازد، بلکه از احساس امید و اعتقاد به پیروزی نهایی خیر بر شر نیز سخن می‌گوید. این خود طنز جالب توجهی است که هر نوع تدبیر ستمگران و حیل‌های آنان برای از میان بردن دشمن مظلوم خود اغلب شهرت ابدی آن دشمن را از پی می‌آورد. در باره ناصر خسرو هم هیچ کس از آنانی که بروی ستم روا داشتند نشانی در دست ندارد، اما اشعاری که وی در غربت، در آرزوی دیدار وطن سرود، هنوز از پس قرن‌ها زبان حال کسی است که ستم و تزویر، زندگی‌اش را تباه ساخته بود.

محتوای نوشته‌ها

ناصر خسرو به عنوان نویسنده‌ای که عمدتاً به زبان فارسی به نگارش پرداخت، نه تنها به خاطر دلبستگی به زبان مادری، بلکه به سبب چیره‌دستی خلاق در بلاغت و توان ابداع واژگان نو، و دادن پیچ‌وتاب‌های جدید به عبارات قدیم، نیز ستوده شده است. گزارش‌های شخصی او در کسوت سیّاحی که طی سفری هفت ساله از بیش‌تر جهان اسلام بازدید کرد، به دلیل تمامی سررشته‌هایی که در باره تاریخ، سیاست، باستان‌شناسی، سازمان حکومتی،

جامعه، مذهب، رسوم و عادات و تدابیر دفاعی این منطقه عرضه کرد همچنان مورد مذاقه قرار می‌گیرد. در مقام مبلغ نه تنها در تألیفات خود اصول دین را به کار می‌گیرد، بلکه به دفاع استدلالی از دین می‌پردازد و راه زیستن توأم با ایمان را نشان می‌دهد. در مقام فردی پایبند اصول اخلاق از خطر توجه بسیار به محنت و راحت جهان آگهی می‌دهد. اشعارش به سبب تجسم شیوه درست زیستن، و ایجاد آرامش و توجه کم به زندگی، تا به امروز دهان به دهان گشته است.

آثار ادبی فراوان ناصر در مقام اندیشمندی ترک وطن گفته در «زندان» یمگان، شاهد شور و شوق زیستنی است، که حتی ناامیدی ملموس خود وی آن را خاموش نساخت. از هر زاویه‌ای که بنگریم او مردی است که تلاش می‌کند تا حد ممکن هدفمند و بر پایه اخلاق زندگی کند، مردی که گذشته خود را مرور کرد و آن‌گاه مصمم شد به شکل بنیادین دگرگونش سازد، مردی که آمده بود تا با فراز و نشیب‌های زندگی به نوعی کنار آید.

روی هم رفته در پاسخ به معمای حیات نه سرنوشت‌باورانه به لذات این جهانی پناه برد و نه همانند پاره‌ای صوفیان و بسیاری از زاهدان، به جهان پشت کرد، بلکه به جای این دو راهی را برگزید که مخالفتش را با ارجحیتی که بسیاری از مردم برای لذات این جهانی قائلند نشان دهد و به این ترتیب مانع اغوای دیگران گردد. ناصر خسرو زاهد نبود، در غربت هم به دربار یکی از امرا پناه برد، نه به کلبه درویشی؛ با این حال از زندگی توأم با تلاش دست نکشید. از غربت یمگان نوشته‌های خویش را در خارج منتشر می‌ساخت، «سالی یک کتاب» تألیف می‌کرد^(۴) و به‌عنوان وظیفه خویش نگران آموزش دیگران بود.

سفرنامه

ناصر خسرو در سفرنامه به شرح سفر هفت‌ساله خویش، از زادگاه خود خراسان به مصر و بالعکس می‌پردازد. در نگارش صاحب سبک است و اغلب با گفتن «من که ناصرم» به خود اشاره می‌کند و از عملی خاص یا چیزی که در جایی دیده، سخن می‌گوید. از شواهد موجود در خود سفرنامه می‌توان استنتاج کرد که آن را بعد از سفر از روی یادداشت‌های میان راه نوشته است. با توصیف قصبات و شهرها با نثری نسبتاً ساده، اعتماد خواننده را جلب می‌کند. تلاش نمی‌کند با مهارت‌های لفظی و بیانی خواننده را تحت تأثیر قرار دهد، بلکه می‌کوشد با شرح دیدنی‌ها و عجایبی که طی سفر مشاهده کرده است، چنین کند. بدین

طریق هنگامی که در کوششی برای توصیف ثروت و شکوه قاهره فاطمیون، حتی بیانش قاصر می‌ماند، از آنچه وی به چشم دیده است، شگفت‌زده می‌شویم:

و آن‌جا مال‌ها دیدم از آن مردم که اگر گویم یا صفت کنم مردم عجم را آن قبول نیفتند و مال ایشان را حدّ و حصر نتوانستم کرد و آن آسایش که آن‌جا دیدم هیچ‌جا ندیدم. (سفرنامه، ۱۷۴)

به این ترتیب باید روایت او را نوعی بازگویی محتاطانه تجاربی هیجان‌انگیز بدانیم. شیوه نگارش ساده و روشن او در کنار اقرار جوانمردانه به ضعف‌های شخصی‌اش، احساس صداقت می‌آفریند.

متأسفانه، گزارش ناصر خسرو از آنچه با دیدگان تیزبین و مهربان خویش از همه دستاوردهای معماری و حکومتی دیده بود، در جهان اسلام خواننده بسیار نیافت، مسلماً در فرهنگی که هنوز زبان عربی زبان مشترک^۱ تمامی فرهیختگانش بود، سفرنامه از زبان خود لطمه خورد، اما شاید بیش از این از توصیف عظمت و پیروزی‌های سیاسی اسماعیلیه زیان دید. هنگامی که دولت فاطمی رو به اضمحلال نهاد و سرانجام در سال ۱۱۷۱/۵۶۷ سقوط کرد، بار دیگر در مصر حکومت به دست سنیان افتاد. اسماعیلیان که از سیادت سیاسی محروم شده بودند و تحت تعقیب قرار گرفته و آزار دیده بودند، مجدداً به شیوه تقیه روی آوردند و نوشته‌های مبلغ شکوه و عظمت قاهره فاطمی، مانند سفرنامه، عمداً به دست فراموشی سپرده شد.

شعر

ناصر خسرو چندین اثر به شعر دارد، دیوان او که بخش عمده اشعارش را شامل می‌شود^(۵)، اینک به بیش از پانزده‌هزار بیت می‌رسد. اشعار موجود در دیوان در درجه نخست در قالب قصیده‌اند، که به سبکی فاخر و مرسوم، احساسات و افکار عالی او را به تصویر می‌کشند. شاخص قصیده وحدت قافیه است که در سراسر آن رعایت می‌شود. هر بیت مرکب است از دو لَخت مساوی (مصراع). دیوان او علاوه بر قصاید قطعات و رباعیات را نیز شامل می‌شود. اشعار ناصر خسرو تاکنون دو بار به زبان انگلیسی برگردانیده شده‌اند: در سال ۱۹۷۷ پی. ال.

ویلسن^۱ و جی. ار. اوانی^۲ چهل شعر او را ترجمه کردند و اخیراً آن ماری شیمل^۳ گلچینی از اشعار کلیدی او را ترجمه کرده و شرح داده است.

ناصر خسرو دو مثنوی بلند دارد که هر دو در چاپ ۲۸-۱۹۲۵ دیوان گنج‌نایده شده‌اند، هرچند انتساب یکی از آن‌ها به وی سؤال برانگیز بود. نخستین مثنوی، روشنایی‌نامه است که باید از کتاب دیگر او به نثر و به همین نام - که مسلماً وی را تنها نویسنده فارسی می‌سازد که دو اثر همنام، یکی به نظم و یکی به نثر دارد - متمایز گردد. خوشبختانه اثر منثور فوق‌الذکر شش فصل نیز خوانده می‌شود، و ما هم برای دوری از اشتباه آن را چنین می‌خوانیم. دومین مثنوی سعادت‌نامه نام دارد، که بیش از یک قرن است بحثی مهم بر سر آن درگرفته است. از آن‌جا که در گذشته این مثنوی را از ناصر خسرو دانسته بودند، در چاپ ۲۸-۱۹۲۵ دیوان نیز جای گرفت، هر چند یکی از همکاران چاپ در صحت این تعلق تردید داشت. ملک‌الشعرای بهار در سبک‌شناسی اظهار نظر کرده است که باید مصنف آن شخصی به نام ناصر خسروی اصفهانی باشد.^(۶)

در سال ۱۹۵۵ جی. ام. ویکنس^۴ سعادت‌نامه را، بی‌جانبداری از نویسنده‌ای خاص، به انگلیسی برگردانید. با در نظر گرفتن تردیدهای موجود در باره سراینده سعادت‌نامه از این پس به آن اشاره‌ای نخواهیم کرد.^(۷)

فلسفه

ناصر خسرو در مقام رهبر دعوت اسماعیلیه در خراسان، رساله‌های متعددی در باره اصول عقاید این مذهب نوشت، و تا آن‌جا که خبر داریم همه آن‌ها به زبان فارسی است. از آن میان تا امروز شش تألیف وی از روی نسخ خطی به چاپ رسیده و چندین اثرش، یا لااقل بخش‌هایی از آن‌ها، به زبان‌های غربی ترجمه شده است. شش تألیف چاپ شده عبارتند از: گشایش و رهایش، جامع‌الحکمتین، خوان‌الاحوان، شش فصل (روشنایی‌نامه منثور)، وجه دین و زاد‌المسافرین. علاوه بر این‌ها، ای. کا. پونا والاه^۵، چند نسخه خطی دیگر از آثار او را شناسایی کرده، و شخص ناصر به اثر دیگری نیز اشاره دارد که تاکنون یافت نشده است.^(۸)

گشایش و رهایش^(۹)، مجموعه‌سی سؤال و جواب است شامل مسائل کلامی از ماوراء‌الطبیعه (چگونه وجودی غیر جسمانی [خداوند] موجودی جسمانی می‌آفریند) گرفته

1. P. L. Wilson

2. G. R. Avani

3. Annemarie Schimmel

4. G. M. Wickens

5. I. K. Ponawala

تا بحث رستگاری^۱ (در ناعادلانه بودن اعمال غیراختیاری و عذاب ابدی). اکثر سؤالات با نفس آدمی، پیوند آن با جهان طبیعت، و تلاش آن برای رستگاری در ارتباطند. در سؤال‌ها مطرح می‌شود که آیا نفس ماده و مخلوق است یا خیر، و چگونه انسان می‌تواند از وجود خداوند و فعل او آگاه گردد. با وجود جالب توجه بودن سؤالات، پاسخ‌های ناصر همواره فشرده و کلی است. ناصر در همهٔ زمینه‌ها با بیان مجمل و متفاوت دانش خویش از اصول عقاید اسماعیلیه را بازگو می‌کند. رسالهٔ فوق به صورت جزوه پرسش و پاسخی است که در آن سؤالات کلیدی کلامی دعوت اسماعیلیه مطرح شده است و آموزه‌های این مذهب در مورد این موضوعات در پاسخ‌ها به‌طور خلاصه گنجانده شده است.

در جامع‌الحکمتین^(۱۰) ناصر خسرو در راه عالی‌ترین هدف قرون وسطا، یعنی جمع میان دوگونه «معرفت» دینی و فلسفی، و خصوصاً فلسفه یونانی و اسلام، تلاش می‌کند. نویسنده برای کاستن شکاف روش شناختی موجود میان این دو نوع معرفت می‌کوشد که روش فلسفی حصول معرفت از طریق دلایل منطقی را به روش حصول معرفت به طریقهٔ وحیانی نزدیک کند؛ و سعی دارد ثابت کند که هر دو روش در ذات یکی‌اند، زیرا، هر دو به شناخت حقیقتی واحد منتهی می‌گردند. محرک ناصر در این کار شعری بود که شاعری اسماعیلی، به نام ابوالهیثم جرجانی، چند دهه پیش‌تر (در قرن چهارم / دهم) سروده و پاره‌ای مسائل کلامی را مطرح ساخته بود. این شعر مورد توجه علی بن الاسد، امیر اسماعیلی بدخشان و حامی ناصر، قرار گرفت. این امیر از سرکنجکاوی از ناصر خواست تا پرسش‌های شاعر را پاسخ گوید و پاسخ مبسوط ناصر به صورت جامع‌الحکمتین درآمد.^(۱۱) وی پس از ریختن شالوده‌ای نظری براساس اصول ارسطویی، مانند انواع متفاوت علل (صوری، غایی، فاعلی)، به گسترهٔ وسیعی از موضوعات، از جمله اثبات صانع، توحید، کمال الهی، طبیعت کلی، فرشتگان، دیو و پری، جنس و نوع، انواع ابدیت (ازل و دیمومت و خلود و ابد)، خواص ماه، ابداع، فرق میان مُدرک و ادراک، جسد و نفس و عقل، تعریف «من»، و تأثیر کواکب سعد و نحس در نفس و جسد می‌پردازد. علاوه بر این‌ها، فصلی را به‌گوشهٔ شعر مورد گفتگو اختصاص می‌دهد و اهل کلام را به خاطر نابود ساختن دین و فلسفه سرزنش می‌کند.

متن چاپ شده سوم خوان‌الاخوان^(۱۲) به یکصد صف تقسیم شده است. این صفوف

شامل موضوعاتی است چون قیامت، چگونگی کیفر یا پاداش نفس غیر جسمانی، ضرورت عمل به احکام شریعت، معنی کلمه الله، مراتب متفاوت عقل و نفس، فرق میان روح و نفس، چگونگی صدور «کثرت» جهان از فرمان «واحد» آفرینش، برتری نیروی روحی بر نیروی جسمی، کلید بهشت بودن شهادت، تفاوت میان قرآن و کلام نبوی و این که چرا دو پیغمبر در یک زمان نمی‌توانند به رسالت پردازند.

می‌دانیم که این تألیف از آخرین کارهای ناصر خسرو است، زیرا در آن به گشایش و رهایش خود اشاره می‌کند. خوان‌الاحوان شباهتی چشمگیر به کتاب الینایع، نوشته ابویعقوب سجستانی (مرگ ۹۷۱/۳۶۱)، یکی از فلاسفه اسماعیلی، دارد. این شباهت تا به حدی است که می‌توان گفت شاید ناصر تنها به ترجمه فارسی اثر همکار خود، لااقل در قسمتی از آن، پرداخته است. با این حال، کار ناصر خسرو شامل بخش‌های منحصر به فردی است که در متن عربی سجستانی یافت نمی‌شود، و لذا باید به عنوان متنی مستقل مطالعه گردد، زیرا این بخش‌ها می‌توانند قسمت‌های مفقود اثر سجستانی، یا بخشی از اثر دیگری یا نوشته‌ی اصیل شخص ناصر را عرضه کنند.

چهارمین متن چاپ شده، شش فصل (روشنایی نامه منثور)، روایتی مجملی است از اصول عقاید اسماعیلیه فاطمی در باره آفرینش که با مفهوم توحید شروع می‌شود و ضمن بحث از گوهرهای^۱ (اقانیم) سه‌گانه نوافلاطونی‌ها، یعنی عقل، نفس و طبیعت با گفتگو در باره رستگاری بشر و چگونگی ارتباط آن با سه گوهر مذکور، پایان می‌یابد. گرچه ممکن است پرداختنی چنین مختصر به موضوعات مورد بحث کاری سطحی به نظر آید، با وجود این شش فصل مجموعه‌ای ارزشمند در شرح و توضیح اصول عقاید و مناسب مقاصد آموزشی است. محبوبیت امروزی این اثر این ادعا را اثبات می‌کند. این محبوبیت که از مراجعه‌ی گسترده‌ی اسماعیلیان به اصول مندرج در آن هویداست، استمرار اعتقادی به قدمت نهصد سال را عیان می‌کند.

در کتاب وجه دین،^(۱۳) ناصر خسرو صریح‌ترین تفسیر باطنی (تأویل) خود را در باره مجموعه‌ای از احکام و آیین‌های دینی عرضه می‌دارد و معنی (باطن) بعضی از ظواهر دین را آشکار می‌سازد. مطالب موجود در کتاب پنجاه و یک باب را شامل می‌شود که از جمله عبارتند از تأویل پاره‌ای آیه‌های قرآنی، اذان، وضو، اوقات پنجگانه نماز، ارکان نماز، صدقه،

1. hypostases

حج و پاره‌ای از عقوبات مقدر. وی با تکیه بر تأویلات اسماعیلیه نشان می‌دهد که میان ترکیب عالم جسم و عالم نفس، میان جسم آدمی و روح آدمی شباهت‌هایی وجود دارد. من‌باب مثال، در مورد روح و جسم آدمی، این‌گونه می‌گوید که چون شراب‌خواری جسم را می‌فرساید و رباخواری روح را، شریعت هر دو را حرام کرده است. از نظر ناصرخسرو صحت احکام شرع از آن جا آشکار می‌شود که به جسم و روان مؤمن یکسان می‌اندیشد. وجه دین (چهره دین) را می‌توان هم حقیقت زیبایی پنداشت که نیازمند پوشانیده شدن است، و هم خود آن را ساتری دانست که حقیقت درونی را پنهان می‌سازد. ناصر با انتخاب این عنوان برای کتاب خود تلمیحی به آیه «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص: ۸۸) نیز دارد که می‌گوید هنگامی که ظواهر برطرف شوند، تنها حقیقت ذات خداوندی باقی ماند.

آخرین اثر از شش اثر چاپ شده تا امروز، زادالمسافرین^(۱۴) است که به موضوعات گوناگون و بسیار در باره طبیعت و ماوراءالطبیعه می‌پردازد. از آن جمله‌اند: ماده بسیط اجسام، حرکت، زمان، مکان، خلقت، علت و معلول، و اجر و عقوبت. اما نویسنده به خاطر همسویی با عنوان کتاب پیش‌تر بحث خود را به نفس انسانی معطوف می‌سازد، از نفس زائر که از این جهان جسمانی عازم رستگاری در جهان معنوی است سخن می‌گوید و جوهر اصلی نفس و اقبال ذاتی آن را توضیح می‌دهد. همچنین فصلی کامل به چگونگی اتحاد نفس و جسم اختصاص می‌دهد و در فصلی دیگر علت آن را ذکر می‌کند. در یک فصل شرح می‌دهد که چگونه در جهان جسمانی افراد ظاهر می‌گردند و سپس فنا می‌پذیرند و یک فصل را به تجربه لذت و بهشت اختصاص می‌دهد. ناصر نظریه اصحاب تناسخ را که مدعی اند انفاس در طول زمان در اجساد (کالبد‌های) انسانی متفاوت حلول می‌کنند، مردود می‌شمارد. از ضرورت پاداش بهشت و عقوبت جهنم، یعنی آخرین حالت نفس دفاع می‌کند و در سراسر کتاب تأکید می‌ورزد که مهم‌ترین راه‌توشه (زاد) پوینده طریق رستگاری، دانش و حکمت است.

مُلحد یا جادوگر یا شاه؟

با تعمیم کاربرد صورت ذهنی گوهر از نظر شخص ناصر می‌توان گفت که تلاش برای یافتن تصویری واقعی از وی بیش‌تر شبیه به کوشش برای نگریستن به درون گوهر است. تصویری که از وی در دست داریم براساس پاره‌هایی از منابع مختلف است، برای یافتن تصویر کامل

او باید این پاره‌ها را مدام جابجا کنیم و از سطوح مختلف به آن بنگریم. آنچه خود وی نوشته است ناقص گفته‌های دیگران است و خواننده باید در تفسیر آنچه می‌بیند دقت کند.

معمولاً وظیفه زندگی‌نامه‌نویس، یا لاقلاً بخشی از آن، عبارت است از تصحیح و تذهیب چهره پذیرفته شده موضوع زندگی‌نامه تا جنبه‌های انسانی آدمی پست، جنایات یک قهرمان یا دودلی‌های یک جهانگشا را نشان دهد. هدف این کوشش ترسیم درست تصویر با کنار زدن رمز و رازهایی است که مردم با افسانه‌سازی به فرد مورد نظر نسبت داده‌اند. اما گاه زندگی‌نامه‌نویس به توده‌ای از افسانه‌ها برمی‌خورد که سخت درهم پیچیده و مکررند.

طی قرن‌ها، گزارش‌های زندگی ناصر خسرو به شکلی متناقض حاکی از آنند که وی شاه، بددین، اهل تناسخ و رهبر فرقه‌ای منسوب به نام خودش بود. بنا به این گزارش‌ها، او با جادو باغ‌ها و قصرها ساخت، بر قلّه کوه جای گرفت، هر بیست و پنج روز یک بار چیزی می‌خورد و چنان زیست که عمری بیش از یکصد سال یافت و تنها به بوی غذا زنده بود.

سندی که در قرن دهم / شانزدهم سربرآورد و مدعی شد که زندگی‌نامه خود نوشته ناصر است، وضع را پیچیده‌تر می‌سازد. این حدیث نفس دروغین که رساله‌الدماه فی یوم‌القیامه^(۱۵) نام دارد از تحصیلات نخستین شاعر شامل فراگرفتن جادو و سحر، حمایت خلیفه فاطمی از اعمال او در مصر، چندین بار رهایی دشوار از دست دشمنان، گریز او به بدخشان و سال‌های واپسین عمر در یمگان، گفتگو می‌کند، اما این حدیث نفس بستر مرگ او را نیز تصویر می‌کند.

نویسنده‌ای دیگر که خود را برادر ناصر خسرو خوانده است، توصیف صحنه مرگ او را به این زندگی‌نامه اضافه کرده و با شرح وصایای حکیم ما در باره مرده ریگ خور، این حسب حال را به آخر رسانده است. همین امر نه تنها کل نوشته را به عنوان حدیث نفس در معرض تردید قرار می‌دهد، بلکه سندی است انباشته از کذب در باره خصوصیات زندگی ناصر، مثلاً ادعای آموختن سحر و جادو. با این حال نمی‌توان آن را به تمامی بی‌ارزش دانست، زیرا نشانه‌هایی از محبوبیت این مرد را آشکار می‌سازد؛ به عبارت دیگر، آنچه در باره او گفته‌اند می‌تواند اشاره‌ای باشد به قدرت تأثیر این مرد بر توده‌ها.

منابع دیگر بر مشکلات می‌افزایند. در تاریخ تولد و مرگ، محل تولد، در این‌که آیا قبل از عزیمت به مصر به مذهب اسماعیلی درآمده بود، یا این امر پی‌آمد عزیمت وی به آن‌جا بود، در این‌که آیا وی سید بود، و در محل دقیق اعمال تبلیغی وی بعد از بازگشت به خراسان اختلاف نظر بسیار است. علاوه بر این‌ها، در کنار این مسائل تاریخی، پرسش در باره قدرت

شاعری او مطرح می‌شود. بعضی را عقیده بر این است که وی یکی از بزرگ‌ترین شاعران فارسی‌گوست و عده‌ای دیگر ادعا دارند با درآوردن هنر خود به خدمت نظریات دینی آن را از اعتلا انداخته است.

ردیابی منابع

ناصرخسرو در طی قرون پاره‌ای از عالی‌ترین اذهان را به خود مشغول داشته است. در این جا، به ترتیب زمانی، به شرح مختصر اشارات موجود در نوشته‌های غنی تاریخی، جغرافیایی، و تذکره‌های ادب عربی و فارسی می‌پردازیم. اولین منبعی که نامی از ناصرخسرو می‌برد، پانزده سال بعد از مرگ او، به دست یکی از معاصرینش نوشته شد. ابوالعلاء در کتاب دینی خود بیان‌الادیان روایت می‌کند که ناصرخسرو رهبر منطقه (جزیره) در یمگان مقیم بود و مردم را از راه راست به الحاد کشانید. سپس وی شرح می‌دهد که شیعه به چند فرقه تقسیم می‌شود، و یکی از آن‌ها ناصریه است که پیروان ناصرخسرواند، که چندین کتاب وی، خصوصاً وجه دین و دلیل‌المستحیرین (راهنمای سرگشتگان)، مروج افکار الحادی‌اند^(۱۶). نویسنده اضافه می‌کند که در ناحیه طبرستان بسیاری از راه راست منحرف شده‌اند و از تعالیم نادرست ناصرخسرو پیروی می‌کنند.

موارد مذکور در فوق باید دقیقاً موشکافی شوند، زیرا در این معرفی دشمنانه و زننده رگه‌هایی از حقیقت یافت می‌شود. در سازمان دعوت فاطمی‌ها، جهان به دوازده منطقه یا جزیره تقسیم شده بود، هر جزیره رئیسی یا داعی (فراخواننده) داشت که حجت خوانده می‌شد. همان‌گونه که دیدیم ناصرخسرو داعی یکی از این دوازده جزیره یعنی زادگاهش خراسان بود و به همین سبب به «حجت خراسان»^(۱۷) شهرت یافت. وی در آثار فلسفی و اشعار خویش بسیار به این موضوع اشاره کرده است. این انتصاب برای او آن قدر مهم بود که در شعر «حجت» تخلص اختیار کرد و با وصف این واقعیت که در یمگان اقامت گزید (سال‌های آخر عمر)، نمی‌توان گفت که یمگان مرکز منطقه مأموریت وی در خراسان بوده است. به عکس، یمگان نقطه‌ای کوچک و دورافتاده بود که بعدها به عنوان تبعیدگاه این معلم شهرت یافت.

در باره الحاد او باید گفت مرسوم این است که مخالفان مذهبی یکدیگر را بی‌دین قلمداد کنند. مخالفان اسماعیلیه صاحب قدرت بودند و کثرت بسیار داشتند. اینان و دشمنان ناصرخسرو او را بی‌دین و ملحد خواندند، موضوعی که خود از آن به تلخی شکایت می‌کند.

یکی از دو کتاب یاد شده از سوی ابوالعلاء به عنوان دلیل الحاد ناصر، به نام وجه دین، اینک موجود است و یکی از صریح‌ترین آثار او در بحث و گفتگو از مسائل ایمان و عبادت، یا معنی خفته در پشت ظاهر (وجه) دین، به شمار می‌رود. جای طنز است که در این اثر عبادات و مبادی دینی یک‌یک مورد بحث قرار گرفته و کوشش شده است تا واقعیات پنهان و هدف‌های هر یک عیان گردد و با این حال ابوالعلاء به عوض تأیید منصفانه ایمان شیعی ناصر خسرو، با داوری تعصب‌آمیز خود این‌گونه می‌نماید که ناصر خسرو اصولاً مذهب اسماعیلی را مردود می‌داند.^(۱۸)

این واقعیت که ناصر پیروان بسیاری را جذب مذهب اسماعیلی ساخت، جای بحث ندارد. اما مهم است که توجه شود وی در دوران حیات هم شهرت داشت؛ شهرتی که قرن‌ها بعد با آب و تاب دادن زندگینامه‌اش چیزی به آن اضافه نشد. بسیار جالب توجه است که در روایت ابوالعلاء می‌خوانیم که پیروان ناصر خسرو آن‌قدر زیاد شدند که به صورت فرقه‌ای منسوب به نام خودش درآمدند. شخص ناصر نمی‌تواند منشأ این تفکر باشد، زیرا بررسی دقیق همه نوشته‌های فلسفی او نشان می‌دهد که وی برای خود منزلتی غیر عادی قائل نبود و بجز تبلیغ و فراخوانی مردم در حوزه مأموریت خود داعیه‌ای نداشت. تفاخرش تنها این بود که اهل دانش است و شهادت دست به قلم بردن دارد. مباحثش به قدرت شاعری و مویه‌اش بر غربت از شیوه‌های مقبول زمان خود فراتر نبود. در حقیقت ناصر به فرقه‌ای از زیدیه در منطقه مازندران بود، که ابوالعلاء به خطا آن را به ناصر خسرو منسوب ساخت.

گذشته از مورخان و جغرافی‌نویسان، گروهی نیز تحت تأثیر زندگی و نوشته‌های ناصر خسرو قرار گرفته بودند. شاعر عارف مشهور، فریدالدین عطار (وفات ۱۲۲۰/۶۱۷)، صاحب منطق الطیر و تذکرة الاولیا، در شش بیت، ناصر را به خاطر این‌که به سر بردن در غربت را بر نفی ارادت به «خاندان رسول» ترجیح داده است، می‌ستاید. این شعر در آخر لسان‌الغیب شیخ عطار دیده می‌شود.

داستان ناصر خسرو و گوشه‌نشینی او

ناصر خسرو چو در یمگان نشست	آه او از چرخ این کیوان گذشت
کرد کُنج عزلت این گه قبول	او شنید این جایگه گفت رسول
بود فرزند رسول آن مرد دین	با خوارج بود او را جنگ و کین
چون نبود او مرد میدان سگان	زان چو لعل اندر بدخشان شد نهران

گوشه یمگان گرفت و کنج کوه تا نبیند روی شوم آن گروه
من چو آن سلطان گرفتم گوشه‌ای چون به معنی داد ما را توشه‌ای

اشاره بعدی به ناصر خسرو به سال ۱۲۷۵/۶۷۴ مربوط است، یعنی بعد از آن که مغولان آسیای میانه و ایران را درنوردیدند و خلافت عباسی را (به مرکزیت بغداد) در سال ۱۲۵۸/۶۵۶ برانداختند. بیضاوی، قاضی شیراز، تاریخی در باره ایران و مردم آن، به نام نظام التواریخ، نگاشته و کوشیده با بررسی منابع پیش از خود روایتی درست و عادلانه عرضه کند. به گفته بیضاوی در باره ناصر خسرو زیاد داستان‌پردازی شده است. به عقیده برخی، وی مؤمنی واقعی بود، در عوض دیگران به خاطر اعتقاد به تناسخ و دفاع ناکامل از افکار واقعی خود، به او تاخته‌اند و بی‌ایمانش خوانده‌اند. به گفته بیضاوی دیوان ناصر سی هزار بیت را شامل می‌شد که همگی در «حکمت و موعظه» بوده‌اند؛ تعریفی که می‌تواند نشان دهد بیضاوی واقعاً اشعار او را خوانده است. بیضاوی علاوه بر اشعار به دو اثر دیگر ناصر خسرو اشاره می‌کند، روشنایی‌نامه و کنزالحقایق، که اثر اخیر موجود نیست. همچنین به ذکر سایر خصوصیات زندگی وی می‌پردازد: این که ناصر اصلاً اهل اصفهان بود، این که وی معاصر سلطان محمود غزنوی و دوست ابن سینا بود، و این که قبر وی در یمگان، شهری در بدخشان، جای دارد. به گفته او مردم قهستان ارادت عجیب به ناصر خسرو دارند، بعضی او را شاه و بعضی دیگر از تبار پیغمبر و شریف می‌دانند. بیضاوی تاریخ مرگ ناصر را سال ۱۰۴۹ م. می‌داند.

در شرح بیضاوی در همان بادی امر، چندین مورد را می‌توان مردود دانست. ناصر خسرو طبق اظهارات صریح و فراوان خود، در اصل اهل اصفهان نبود،^(۱۹) تاریخ مرگ او نیز نادرست است. قبول این که ناصر خسرو از تبار پیامبر بود یا خیر موضوعی است که حتی در سنوات اخیر هم مورد بررسی دقیق قرار گرفته، که نتیجه آن رد این ادعاست و روشن گشته که سید یا شریف را باید جزء القاب تجلیلی او به حساب آورد.^(۲۰) و با وجود صحت هم‌عصر بودنش با سلطان محمود غزنوی، وی نمی‌توانسته است از دوستان ابن سینا (وفات ۱۰۳۷/۴۲۹) باشد. چه ابن سینا با وجود تولد در یکی از ولایات شرقی ایران، از سال ۱۰۰۵/۳۹۶ (هنگامی که ناصر خسرو یازده ساله بود)، در شهرهای بسیار غربی تر نسبت به خراسان، مانند ری و همدان، مشغول کار بود و در مورد این که آیا این دو تن طی سفر ناصر یکدیگر را ملاقات کرده‌اند یا خیر، واقعیت آن است که ابن سینا در سال ۱۰۴۵/۴۳۷، چند سال قبل از شروع سفر ناصر خسرو درگذشته بود.

بیضاوی تنها به مرتبط ساختن ناصر خسرو با ابن سینای فیلسوف نمی‌پردازد، بلکه داستانی بسیار جالب توجه، و به همان میزان مشکوک، از ملاقات حکیم ما با خرقانی، صوفی سنی مشهور، نقل می‌کند. در این داستان ناصر مدافع خردورزی به عنوان تنها راه صحیح رسیدن به معرفت حقیقی و خرقانی به عنوان صوفی طرفدار برتری عشق بر عقل، معرفی شده‌اند.

طبق این داستان، ناصر خسرو از اصفهان به رستم‌دارگیلان رفت و در آن جا درگیر مباحثه با علمایی شد که سخت بر او می‌تاختند، تا جایی که ناچار گشت برای نجات جان خویش به خراسان بگریزد. در حین فرار از این شهر، به خانقاه صوفی شهیر ابوالحسن خرقانی (وفات ۱۰۳۴/۴۲۵) پناه برد.

شیخ که از روی کرامت از احوال او باخبر بود به اصحاب گفته بود که فردا مردی به این شکل و صفت از راه می‌رسد، مانع ورودش نشوید و «او را اعزاز و احترام نمایید، و اگر امتحانی از علوم ظاهر در میان آورد، بگویید شیخ ما مردی دهقان و امی است.» به هر حال، هنگامی که حکیم از راه رسید و طبق نقشه استقبال و معرفی صورت گرفت، فریب نخورد. در حقیقت ناصر با کوشش در مخفی ساختن حکمت خود آن ظاهر سازی را برهم زد و گفت: «ای شیخ بزرگوار می‌خواهم از این قیل و قال درگذرم، و پناه به اهل حال آورم.» شیخ تبسمی کرد و گفت: «ای ساده دل بیچاره تو چگونه با من هم‌صحبتی توانی کرد، سال‌هاست که اسیر عقل ناقص مانده‌ای.»

ناصر پرسید: «چگونه شیخ را معلوم شد که عقل ناقص است؟ بلکه اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ گفته‌اند.»

شیخ فرمود: «ای حکیم آن عقل انبیاست دلیری در آن میدان مکن، که عقل ناقص، عقل تو و عقل پورسیناست، که هر دو بدان مغرور شده‌اید، و دلیل بدین آن قصیده است که دوش گفته‌ای و پنداشته‌ای که گوهر کان کن فکان عقل است، غلط کرده‌ای که آن گوهر عشق است.» سپس شیخ مطلع آن قصیده ناصر را از بر می‌خواند:

بالای عفت چرخ مدور دو گوهرند کز کائنات و هر چه در او هست برترند^(۲۱)

ناصر خسرو از این کرامت شیخ به حیرت افتاد، چه آن قصیده سروده شامگاه پیشین را بر کسی نخوانده بود. آن‌گاه به شیخ ارادت و اعتقاد تمام یافت و یک چند در خدمتش بماند و به ریاضت و تزکیه باطن پرداخت. پس از مهلتی اجازه سفر گرفت و به خراسان رفت و در آن جا

بازگرفتار علما و روحانیانی شد که پیام او را خطرناک می‌شمردند و به زودی نیشابور را به قصد بدخشان ترک گفت.

نادرستی این روایت بسیار محتمل است زیرا، تا آن‌جا که خبر داریم تنها بعد از بازگشت از مصر به شرق ایران، در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ فعالیت‌های دینی ناصر خشم رهبران و علمای دینی را برانگیخت، درحالی‌که ابوالحسن صوفی در ۱۰۳۴/۴۲۶ درگذشته بود. اما ناصر یکی دو دهه قبل از شروع به سفر خود می‌توانسته است خرقانی را ملاقات کرده باشد. در واقع، یکی از منازل نخستین سفر او بسطام و مقبره بایزید صوفی استاد معنوی اصلی خرقانی، بود.

حتی اگر داستان فوق را به دلایل گاهشماری قبول نکنیم، اما باز هم لازم است به نکته‌ای که آن را برای قرن‌ها جذّاب ساخت توجه کنیم. معمای خفته در داستان عبارت است از تضاد میان دو شیوه رسیدن به حقیقت: عقل و عشق. ناصر خسرو که به وضوح مدافع عقل و خردورزی است، سرانجام مجذوب پیام عشق می‌گردد. اما با همه زیبایی و لطف موجود در این پی‌آمد، در نوشته‌های ناصر خسرو چیزی دال بر این مفهوم که وی به خاطر عشق عرفانی زبان عقل را رها کرده باشد، دیده نمی‌شود. وی عمیقاً متقی، عمیقاً پارسا و عمیقاً سرسپرده اهل بیت پیامبر بود، اما هرگز صوفی نشد.

در قرن هفتم / سیزدهم، تقریباً هم‌زمان با تألیف تاریخ البیضاوی، زکریا بن محمد القزوینی کتاب جغرافیای حاشیه‌داری نوشت به نام آثار البلاد و اخبار العباد. در این کتاب مدخلی خاص یمگان وجود داشت. اختصاص دو صفحه به این شهر، ضمن روایت داستانی در باره زندگی ناصر خسرو در این اثر جغرافیایی، اثبات می‌کند که این شهر تنها به خاطر ناصر شهرت یافته بوده است.

شرح قزوینی با ذکر این‌که یمگان شهری مستحکم و تسخیرناپذیر در کوه‌های بدخشان غربی است و به خاطر داشتن معادن نقره و ماده‌ای شبیه به لعل شهرت یافته است، شروع می‌شود. قزوینی در ادامه کلام می‌گوید طبق اظهار امیرحسام‌الدین ابوالمؤید بن نعمان، ناصر خسرو شاه بلخ بوده است، اما بعد از شورش مردم به یمگان که استحکامات مهمی داشته است می‌گریزد و در آن‌جا با استفاده از جادوگری، قصرها و حمام‌ها و باغ‌ها برپا می‌کند. به قول قزوینی، امیر مذکور به وی گفته است که هنوز هم این حمام‌ها در دست اعقاب ناصر خسرو قرار دارند. این نخستین اشاره به جادوگری ناصر است و از این قرار قدرت اقناع و نفوذ کلام وی (که معاصران هم آن را تأیید کرده‌اند) ابعاد اسطوره‌ای به خود گرفته است.

بعضی از حکمرانان مغول، در کوشش برای ارزیابی دقیق قلمرو حکومتشان دستور دادند مطالعه‌ای خاص در این باره انجام پذیرد. در سال ۱۳۰۰ م طیب و وزیر محترم، رشیدالدین فضل‌الله، طرحی بزرگ برای نگارش تاریخ عمومی جهان ریخت. کتاب او، جامع‌التواریخ، که به دستور حاکم مغول غازان‌خان نوشته شد، این‌گونه از ناصر خسرو یاد می‌کند:

در زمان خلافت مستنصر از خراسان به مصر شتافت و مدت هفت سال در آنجا توطن نموده، هر سال به حج می‌رفت و باز می‌آمد و در نوبت آخر که به مکه رفت از راه بصره بازگشته عزیمت خراسان فرموده در بلخ ساکن شد مردم را به خلافت مستنصر و قبول روش اسماعیلیه دعوت کرد و جمعی از دشمنان قصد جان امیر ناصر نموده خوف و هراس بی‌قیاس بر او استیلا یافت و در جبلی از جبال بدخشان پنهان گشته مدت بیست سال به آب و گیاه قناعت نمود.

این نوشته به جز چند اشتباه زمانی (مسافرت ناصر خسرو هفت سال طول کشید و طی آن سه سال در قاهره اقامت داشت) حاوی صحیح‌ترین و بی‌غش‌ترین روایت در باره حکیم ماست. از این‌که او در اواخر عمر گیاهخوار بود یا خیر، دقیقاً خبری نداریم. شاید در مراحل آخرین هجرت خود به زهدورزی روی آورده باشد، اما در هیچ‌یک از نوشته‌های خود از این امر جانبداری نکرده است و شاهدی بر وجود این‌گونه گرایش‌ها وجود ندارد. به عکس، یکی از مواضع اصولی اخلاقی وی مسئولیت انسان‌ها در استفاده از مواهب طبیعت و نعمات جسمانی هدیه خداوند است.

در قرن نهم / پانزدهم شاعر و نویسنده برجسته‌ای چون جامی در فصل مربوط به شعرا در بهارستان^(۲۲) خود نوشت: «ناصر خسرو در صناعت شعر ماهر بود و در فنون حکمت کامل، اما به سوء اعتقاد و الحاد متهم شده بود. او را سفرنامه‌ای است که در اکثر معمره سفر کرده و محاوراتی که با افاضل کرده به نظم آورده.»^(۲۳) وی در پی این مقدمه چند شعر از ناصر ذکر می‌کند و مدعی می‌شود که قبلاً عین‌القضاة صوفی آن‌ها را نقل کرده است، اما هیچ یک از محققان نتوانسته‌اند آن‌ها را بیابند.

آنچه جامی نگاشته است نخستین گزارشی است که در آن ناصر خسرو به خاطر استعداد های هنری و فکری خود بی‌قید و شرط ستایش می‌گردد. قید «در فنون حکمت کامل بود» بر پایه ادعای خود ناصر بر دانش علمی وسیع خویش و نیز مؤید لقب حکیم اوست. آشکار است که جامی ناصر را به‌عنوان نویسنده سفرنامه می‌شناسد، هرچند به‌نظر